یکتا پرستان در عصر جاهلیت

مزوری، محدثه

متون دینی ما امت ابراهیم(ع) را به نام «حنیف» به ما می‏شناسانند.

این لغت بارها در قرآن به کار برده شده. و در روایات ما نیز سوابقی دارد. نویسنده مقاله حاضر ریشه این لغت را در ادبیات عرب پیش از اسلام پی می‏گیرد و تلاش می‏کند با بررسی تطبیقی متون مربوط به این دوره، معنای اصطلاحی این واژه را به درستی دریابد. کیهان فرهنگی امیدوار است بتواند این بحث را با رویکردی تفسیری پی بگیرد.

یکتاپرستان (حنفاء) در عصر جاهلیت:

کلمه حنیف در لغت‏نامه‏های عربی:

ابن‏منظور صاحب«لسان‏العرب» می‏نویسد: حنف عن الشی‏ء و تحنف: حنیف، یکتاپرستی است که از ادیان دیگر رویگردان می‏شود و به سوی حقیقت روی می‏آورد. فیروزآبادی در کتاب «قاموس المحیط» خود در تعریف حنیف می‏گوید: هرکس حج گزارد یا بر دین ابراهیم باشد.

حنیف چه کسی است و دین یکتاپرستی چیست؟

در اواخر جاهلی، گروهی در عربستان ظهور کردند که حنفاء نامیده می‏شدند، آنها در دین بت‏پرستی جاهلی، شک کردند و دینی جدید را طلبیدند. این گروه به صورت منسجم نبودند و تنها در مکه سکونت نداشتند، بلکه در بین قبایل مختلف پراکنده بودند.

شرق‏شناسان در ریشه کلمه حنیف نظرات گوناگونی دارند، تعدادی از آنان می‏گویند: ریشه کلمه حنیف، آرامی است و این کلمه در نزد مسیحیان رواج داشت. اعراب جاهلی آن را از مسیحیان گرفتند و بر یکتاپرستان، اطلاق کردند. بعضی دیگر اظهار می‏دارند: این کلمه عبرانی است و معنای آن به عربی تحنث یعنی رویگرداندن است.

نولدکه نیز می‏گوید: اصل این کلمه عربی است و در متون عرب‏های جنوب به معنی مال (رویگرداندن) آمده است. پراکندگی در نظرات این شرق‏شناسان در مورد این کلمه، کاملا مشهود است.

تصویر حنفاء (یکتاپرستان) در کتاب‏های تاریخ و تفسیر نیز مبهم است و مورخان و مفسران عقایدشان را شرح نداده‏اند. بعضی از ایشان می‏گویند: یکتاپرستان، کتاب‏هایی داشته‏اند، ولی اینکه این کتاب‏ها چیستند؟ چیزی نمی‏گویند. بعضی دیگر در مورد حنفاء اظهار می‏دارند. عرب‏های جاهلی قبل از عمربن لحی خزاعی، خدا را می‏پرستیدند و به او شرک نمی‏ورزیدند و یکتاپرست بودند، ولی عمربن لحی، عرب را فاسد کرد و عبادت بت‏ها را در میان عرب رواج داد، و اعراب از راه راست، منحرف شدند. دعوت او در میان قبایل عرب انتشار یافت و عده کمی از آنها بردین ابراهیم باقی ماندند.

در متون جاهلی نیز چیزی در مورد دینشان و عقایدشان نیامده است. علماء و مفسران اسلامی در مورد ایشان، نظرات و تفاسیر گوناگونی داشته‏اند، ولی باز تصویر حنفاء در کتاب‏های ایشان نیز در پرده ابهام مانده است. خلاصه کتاب‏های تاریخ و تفسیر و نیز متون جاهلی نمی‏توانند صورت واقعی آنان را نشان دهند و به همین خاطر، باید تصویری واضح از حنفاء را در قرآن جست‏وجو کرد.

کلمه حنیف در قرآن ده مرتبه و کلمه حنفاء دو مرتبه آمده است. در بعضی از این آیات، نام حضرت ابراهیم ذکر شده و در بعضی دیگر، ذکر نشده است، ولی همه این آیات گواهی می‏دهند حنیف کسی است که بر دین ابراهیم است و نه یهودی است، نه مسیحی و نه مشرک.«قالوا کونوا هوداً او نصاری تهتدوا، بل ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین». از آیات قرآن چنین استنباط می‏شود که حنفاء کسانی بودند که عبادت بت‏ها را کنار گذاشتند و به توحید خالص، ایمان داشتند و این یکتاپرستی با یکتاپرستی یهودیت و مسیحیت، تفاوت داشت.

پیشوا و امام این گروه حضرت ابراهیم بود. در بعضی از این آیات، کلمه حنیف مترادف با کلمه مسلمان آمده است و از اینجا فهمیده می‏شود که حنفاء قبل از اسلام چون مسلمانان بعد از اسلام بودند. و دین اسلام، همان دین یکتاپرستی است. در حدیثی از پیامبر(ص) آمده است: لم أبعث بالیهودیة و بالنصرانیة ولکنی بعثت بالحنیفه السهلة: من برای رواج یهودیت و مسیحیت، مبعوث نشدم بلکه برای رواج دین یکتاپرستی فرستاده شدم. و در حدیثی دیگر می‏فرماید: أحب الأدیان الی الله الحنیفة السهلة: دوست داشتنی‏ترین ادیان در نزد خدا، دین یکتاپرستی است.

تعدادی از یکتاپرستان، نویسندگان عصر جاهلی بودند و تعدادی دیگر، با زبان‏های بیگانه آشنایی داشتند. طبقه بافرهنگ عصرجاهلی خرافات را دور ریختند و عبادت بت‏ها را کنار گذاشتند. حنفاء (یکتاپرستان) در حقیقت اصلاح‏گران جامعه جاهلی بودند و تعدادشان کمی قبل از ظهور اسلام، افزایش یافت. از جمله این حنفاء قس بن ساعده الایادی، صرمة‏بن أبی أنس عبدالمطلب بن هاشم و زیدبن عمر بودند که در ذیل، زندگینامه چند تن از ایشان را به طور خلاصه می‏آوریم.

قس بن ساعده الایادی:

اسمش قس بن ساعده بن عمرو از قبیله عدنانیه بود. گفته شده که او اسقف نجران، خطیب و

سخنگوی غرب بوده و به بازار عکاظ رفت و آمد داشته و در آنجا سخنرانی می‏کرده است، هنگامی که خطبه معروفش را در این بازار می‏خوانده، پیامبر او را دیده است.

یکی از سروده‏هایش:

فی الذاهبین الاولو

ن من القرون لنابصائر

لا رأیت موارداً لد

موت لیس لها مصادر

و رأیت قومی نحوها

یمضی الأصاغر والأکابر

لایرجع الماضی ولا

یبقی من الباقین غابر

أیقنت أنی لامحا

لة حیث صارالقوم صائر

در اقوامی که در گذشته اند برای ما عبرت‏هایی وجود دارد.

برای مرگ هیچ راه ورود و آبشخوری ندیدم.

قومم را می‏بینم که پیرو جوان‏هایش می‏میرند.

گذشته برنمی‏گردد و از باقیمانده‏ها هم چیزی نمی‏ماند.

یقین پیدا کردم که من بدون شک به جایی که قومم رفتند می‏روم.

او، از دنیا رویگردان بود و به خدا و زندگی پس از مرگ، ایمان داشت ومردم را به عبادت پروردگار راهنمایی می‏کرد. روایت شده که رسول خدا(ص) در مورد او فرموده است: رحم الله قساً: خداوند، قس را رحمت کند.

قس در کلامش، سجع را به کار می‏برد و هنگامی که خطبه می‏خواند به عصا و شمشیر تکیه می‏زد. او اولین کسی بود که در خطبه‏اش (اما بعد) را به کار برد.

از سخنان حکمت آمیز او:

من ظلمک فوجد من یظلمه: هر کس به تو ظلم کند، کسی را می‏یابد که به او ظلم کند.

و اذا نهیت عن الشی‏ء فابدأ بنفسک: اگر خواستی از چیزی نهی کنی، از خودت شروع کن.

عبدالمطلب بن هاشم

اسمش شبیه عبدالمطلب بن هاشم است، او جد رسول خدا و سرور و آقای قریش بود. ولادتش در سال 125 ق.ه و وفاتش در سال 45 ق.ه (578 م) اتفاق افتاد. در سال 570 م ابرهه به مکه حمله کرد و این سال را عام‏الفیل گویند. پیامبر در این سال تولد یافت. ابرهه با هجوم به تهامه، اموال ساکنان آنجا و همچنین دویست شتر از شترهای عبدالمطلب را ربود. عبدالمطلب به سراغ او رفت، ابرهه از درخواستش سوءال کرد، عبدالمطلب جواب داد: می‏خواهم که شترهایم را به من برگردانی.

ابرهه گفت: تو از من اموالت را می‏خواهی و کعبه را رها کرده‏ای، در حالی که من برای نابودی آن آمده‏ام. عبدالمطلب فرمود: من صاحب شترهایم هستم و خانه کعبه هم صاحبی دارد که از آن محافظت می‏کند. ابرهه اموالش را به او بازگرداند و عبدالمطلب خارج شد و به کعبه رفت، در حالی که این شعر را می‏سرود:

لاهم أن العبد یمنع رحله

فامنع حلالک

لایغلبن صلیبهم و محالهم

عدواً محالک

ای خدا، بنده از دارایی خود محافظت کرد، تو هم از خانه خود محافظت کن.

بدون شک، صلیب و نیرنگشان بر تدبیر تو غلبه نمی‏کند.

زیدبن عمر:

اسمش زیدبن عمربن نفیل بود. او نیز مانند دیگر حنفاء، از عبادت بت‏ها رویگرداند و قربانی‏های بتها را نمی‏خورد. قریش، او را از مکه بیرون کرد و اجازه ندادند که به آن داخل شود.

او به قریش می‏گفت: خداوند، گوسفند را خلق کرد و آبی را از زمین فرو فرستاد و از زمین، گیاه رویانید، آیا آن گوسفند را بدون اسم خدا، ذبح می‏کنید.

راویان در چگونگی وفاتش اختلاف دارند، بعضی می‏گویند: او به دست پادشاهان غسان کشته شد، ولی تعدادی براین عقیده هستند که او به مرگ طبیعی مرده است. زید، پسری داشت که نامش سعید بن زید بود، او اسلام آورد و جزو مهاجرین بود.

منابع:

1- الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، جلد سوم، چاپ اول، 1986، دارالکتب العلمیه، بیرون (لبنان).

2- تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، جزء ششم، چاپ دوم، 1978 م، دارالعلم للملایین (بیروت).

3- تاریخ الأدب العربی، احمد حسن زیات، چاپ جدید، 1413ه، دارالمعرفه، بیروت (لبنان).

4- تاریخ الأدب العربی، شوقی حنیف، چاپ ششم، دارالمعارف بمصر.

5- الموجز فی‏الأدب العربی و تاریخه، حناالفاخوری، جلد اول، چاپ دوم، 1991 م، دارالجیل بیروت.

6- لسان العرب، ابن منظور، جلد سوم، چاپ اول 1998 م، داراحیاء التراث العربی بیروت.

7- قاموس المحیط، فیروزآبادی، جلد سوم.

8- العین، خلیل بن‏احمد، جزء سوم، من منشورات دارالهجرة ایران، قم، 1405.